

درس سیصد و چهل و نهم: صوت ۳۷۰

کلام مرحوم آخوند در باب وجوب احتیاط در
اطراف علم اجمالی در صورت تباین تکلیف (۱)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

مرحوم آخوند وجوب متابعت و وجوب موافقت
قطعیه در اطراف علم اجمالی در مرتبه تنجیز را
مشروط به علیت تامه بودن علم اجمالی کرده‌اند
بنابراین اگر چنانچه علم اجمالی در مرحله اقتضاء
باشد، دیگر در این صورت وجوب اتیان به اطراف
علم اجمالی و موافقت قطعیه در اینجا لازم نیست.
همان‌طوری که عرض شد بعضی از محشّین بر این
مسئله اعتراض وارد کردند که چنانچه علم اجمالی
موجب تنجیز باشد، در این صورت طبعاً در اینجا
حکم به وجوب موافقت قطعیه و حرمت مخالفت
قطعیه لازم است و اگر علم اجمالی در مرحله علیت
تامه نباشد بنابراین اصلاً علم تحقق پیدا نکرده است
حالا چه در مرتبه اقتضاء باشد یا در مرحله علیت
تامه و تنجیز باشد. پس چطور در اینجا مرحوم
آخوند قائل به افتراق بین اقتضاء و علیت تامه
هستند؟! این از کجا نشئت می‌گیرد؟!

دخالت نفس علم به عنوان جزء العله در

تنجیز حکم

عرض شد که مسئله اقتضاء و علیت تامه در کلام مرحوم آخوند به نفس علم اجمالی بر نمی گردد بلکه به مقام تنجیز و عدم تنجیز بر می گردد که مربوط به حیثیت علیت علم اجمالی است که آیا علم اجمالی به مرتبه علیت بالغ و واصل شده است یا هنوز در مرتبه اقتضاء مانده است؟! در اینجا رجوع مسئله به این است که آیا **نفسُ العلم** می تواند علت تامه برای تنجیز باشد یا اینکه غیر از علم، علل و اسباب دیگری در علیت تامه بودن دخالت دارد؟ مسلّم است که نفس علم به احکام واقعی **سِوَاءَ کَانَ تَفْضِیْلًا أَوْ إِجْمَالًا** خود آن علم علیت تامه برای تنجیز نیست بلکه به عنوان جزء العلة است و ممکن است علل دیگری در اینجا وجود داشته باشد. من باب مثال یکی از آن علل و شرائط بلوغ است، - حالا اسم آن را شرائط یا علل بگذاریم فرق نمی کند - یکی از شرائط تنجیز قدرت است، یکی از شرائط تنجیز عقل است، یکی از آن شرائط تنجیز عدم نسیان و امثال ذلک است. بنابراین ممکن است که مکلف علم به احکام

داشته باشد ولی قدرت بر اتیان نداشته باشد، چه اشکالی دارد؟! گرچه علم در اینجا محقق است ولی علم در اینجا در مقام و رتبه اقتضاء است و در رتبه تنجیز و در مقام علیت تامه نیست و چون در رتبه علیت تامه نیست به مرتبه تنجیز هم بالغ نمی شود.

بناءً علیٰ هذا کلام مرحوم آخوند در اینجا دیگر خالی از اشکال است زیرا مرحوم آخوند چه در علم اجمالی - در حاشیه‌ای که بر کلام مرحوم شیخ دارند - و چه در اینجا، در هر دو مرتبه قائل به عدم تنجیز در علم اجمالی در مقام اقتضاء هستند^۱ یعنی علم اجمالی محقق است و در این مسئله شکی نیست اما این علم اجمالی منجز نیست **لِعَدَمِ تَحَقُّقِ الشَّرَاطِ وَ مِنْ جُمْلَتِهَا الْأَشْيَاءُ الْمَذْكُورَةُ كَالْبُلُوغِ وَ الْعَقْلِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ وَ عَدَمِ الْقُدْرَةِ عَلَى الْإِتْيَانِ** باشد.

فرض کنید که غنم موطوئه در **قَطِيعٍ مِنَ الْغَنَمِ** خب شات موطوئه در قطیع غنم، اگر در یک قطیع پانصد غنم یا هزار غنم باشد، یکی از اینها شات موطوئه است و در اینجا موافقت قطعی امکان ندارد

۱. کفایة الأصول، ص ۳۵۸ - ۳۶۰.

و نمی‌توانیم قائل به قول حرمت مخالفت قطعیه بشویم چرا؟ چون موجب اختلال نظام عباد است که برای یک شات موطوئه شارع بگوید که فرض کنید که از هزار قطیع غنم صرف‌نظر کنید! البته در بعضی از روایات هست که در اینجا مثلاً به دو قسمت پانصد قطیع تقسیم می‌شوند و بین آنها قرعه انداخته می‌شود، قرعه که به یکی از این پانصد قطیع غنم افتاد باز به دو قسمت دویست و پنجاه تایی تقسیم می‌شود و بعد به دو قسمت صد و بیست و پنج تایی تقسیم می‌شود و همین‌طوری [ادامه پیدا می‌کند] تا به یکی برسد و بعد آن یکی را ذبح می‌کنند و از بین می‌برند. یک هم‌چنین وضعیت و مسئله‌ای است. اما علی‌کلّ حال خود این قرعه باز در قبال مخالفت قطعیه نمی‌تواند دلیلی برای ارتکاب مخالفت قطعیه یعنی الزام به احتراز به اطراف علم اجمالی باشد.

بناءً علی‌هذا در مواردی که مسئله در علم اجمالی به مواردی متعلق است که اتیان به احتراز از همه اطراف علم اجمالی در اینجا غیر ممکن یا متعسر است. فرض کنید که شخص مریض است و احتیاج

دارد **أَحَدُ هَذَا الْإِنَائِينَ** را تناول کند و قطعاً می‌داند در یکی از این دو إناء یک قطره دم افتاده است و باید یکی از این دو تا یا این یا آن را بخورد، خب در اینجا علم اجمالی در مقام اقتضاء است نه در مقام تنجیز. چرا؟ چون بالأخره باید یکی از این دو تا را صرف کند. آیا حالا که در مقام اقتضاء است می‌تواند جمیع آن اطراف علم اجمالی را بخورد و تناول کند؟! می‌گوییم نمی‌تواند. چرا؟ چون به مقدار ضرورت در اینجا علم اجمالی از آن علیت تامه بودن ساقط شد ولی در سایر موارد بر همان حیثیت علیت خودش باقی است و وجوب حرمت مخالفت قطعی در اینجا مانع از تناول إناء آخر است.

یا اینکه فرض کنید که شخص می‌خواهد حرکت کند و مسافرت کند و زود برود، نمی‌تواند جمع بین صلاتین؛ صلات ظهر یا صلات جمعه کند خب در اینجا آن علیت علم اجمالی به مرتبه تنجیز نرسیده و در مرتبه اقتضاء است. یا اینکه می‌توانیم بگوییم که می‌تواند آن را بعد قضاء کند اما علی‌کل حال در همان موقع و در همان وقت اتیان به صلات ظهر یا صلات جمعه برای او حاصل نمی‌شود یا اینکه مانعی از

صلات جمعه وجود دارد. بنابراین، این مسئله هم در اینجا روشن است که علم اجمالی با وجود تحقق، در مقام اقتضاء است یعنی صرف انکشاف است نه اینکه آن انکشاف موجب تکلیف برای او بشود.

بناءً علیٰ هذا در مسئله قرعه و امثال ذلک که از ظنون غیر معتبره شرعی است، علم اجمالی به حالت و قوت خودش باقی است و مکلف باید در همه این موارد مسئله احتراز را در نظر داشته باشد، تا اینجا کلام مرحوم آخوند نسبت به علیت و اقتضاء در علم اجمالی بود.

از اینجا مرحوم آخوند می خواهند وارد بحث احتیاط در اطراف علم اجمالی بشوند. همان طوری که عرض شد راجع به احتیاط در اطراف علم اجمالی مسئله به تنجیز و عدم تنجیز در اطراف برمی گردد و رجوع می کند، اگر اطراف علم اجمالی منجز باشد باید از همه آنها احتراز کرد یا کلاً باید همه آنها را اتیان کرد. اما اینکه بعضی ها فرمودند که اگر علم اجمالی در مقام اقتضاء باشد، اجرای اصول عملیه در اطراف علم اجمالی موجب تعارض اصول

عملیه و در نتیجه تساقط آنها خواهد بود، این مسئله خالی از تأمل و دقت است زیرا جریان اصول عملیه هرکدام در موقع خود منافاتی با جریان اصول عملیه دیگر در موارد خود ندارد و هیچ ارتباطی به هم ندارند. بعضی‌ها این ایراد را کرده‌اند که در شبهه محصوره دوران امر بین **إِنَائِن** **مُشْتَبِهَيْن**، جریان اصول عملیه هیچ‌گونه ارتباطی با دیگری ندارد؛ جریان اصل براءت در این اناء یک مسئله است و جریان اصل براءت در این اناء هم **مسئله آخری**^{۲۵}. پس چطور با جریان اصل براءت در این اناء حلیت تناول این اناء ثابت می‌شود و جریان اصل براءت در اناء دیگر موجب حلیت و تناول او هم خواهد بود؟! لذا اینجا است که بعضی‌ها مانند مرحوم میرزای قمی و امثال ذلک یا بعضی از اخباریین در بعضی از اطراف علم اجمالی حتی در شبهات محصوره قائل به تناول و عدم احتراز شدند^۱ و بعضی از اینها در شبهات موضوعیه و وجوبیه قائل به احتراز شده‌اند اما در شبهات تحریمیه قائل به احتیاط شده‌اند.

^۱. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به القوانين، محقق قمی، ج ۲، ص ۲۵؛ المدارک، سید عاملی، ج ۱، ص ۱۰۷؛ الذخیره، محقق سبزواری، ص ۱۳۸.

مسئله در بین فقهاء محل شبهه است، بعضی‌ها کلاً قائل به جواز و احتیاط شدند و بعضی‌ها جزئاً و بعضاً؛ یعنی نسبت به بعضی از اطراف شبهه محصوره قائل به تناول و نسبت به بعضی از اطراف دیگر به واسطه عدم تحقق مخالفت قطعی قائل به احتراز شدند. این برای چیست؟ این برای این است که جریان اصول عملیه در اطراف علم اجمالی با هم تعارض ندارند. وقتی که در یک طرف یک اصل عملی جاری می‌شود، ارتباط و تعلقی با جریان در طرف دیگر ندارد و طرف دیگر برای خودش است و این هم برای خودش است. بر همین اساس بعضی‌ها در این مسئله قائل به اشکال شدند.

لذا بعضی‌ها گفته‌اند که می‌توان در اطراف شبهه محصوره اتیان به شبهه محصوره کرد اما آنچه به نظر می‌رسد این است که مثال و تشبیهی که در اطراف علم اجمالی در شبهه محصوره کرده‌اند و تشبیه به شبهات بدویه کرده‌اند،^۱ اشکالی در این تشبیه هست.

^۱ . برای اطلاع بیشتر رجوع شود به نه‌ایة الأفكار، ج ۳، ص ۲۹۷ - ۳۶۶؛ نه‌ایة الدراية، ج ۲، ص ۹۲ - ۱۰۶ و ۵۷۵ - ۵۷۶؛ فوائد الأصول، ج ۲، ص ۶۵ - ۷۴.

در اطراف علم اجمالی شبهه محصوره است، البته بحث شبهات غیر محصوره جدا است و مطلب، مطلب دیگری است و همان طوری که عرض شد در شبهات غیر محصوره علم اجمالی در مرتبه اقتضاء است نه در مرتبه علیت تامه. اما در شبهات محصوره جریان اصول عملیه در اطراف علم اجمالی را تشبیه به شبهات بدویه کرده اند، به این لحاظ که همان طور که در شبهات بدویه احتمال مصادفت با واقع وجود دارد در عین حال شارع حکم به جواز اقتحام در این شبهه و تناول اطراف این شبهه می کند، در علم اجمالی هم همین طور است. چطور شارع در این اناء در شبهات بدویه با احتمال مصادفت واقع حکم به حلیت و برائت می کند؟! **فَنَقُولُ كَذَلِكَ، فَنَقُولُ فِي الشُّبْهَةِ الْمَحْصُورَةِ فِي أَطْرَافِهِ؛** در این **إِنَائَيْنِ مُشْتَبِهَيْنِ بَيْنَ الْخَمْرِ وَ الْخَلِّ**، احتمال مصادفت با حرام و مصادفت با واقع در اجرای اصل عملی در این اناء به خصوص می رود در عین حال بین اینها چه فرقی هست؟! اصلاً کاری به این نداریم و حائلی بین این اناء و این اناء قرار می دهیم، ما در این اناء بحث می کنیم. این اناء از نقطه نظر تشبیه با شبهه بدویه چه

فرق می‌کند؟! آیا علم اجمالی به خمریت این اناء
تعلق گرفته است؟! نه، تعلق نگرفته است و از
نقطه نظر نفس و تشخیص این اناء در صورت عدم
تکلیف فرقی بین این و شبهه بدویه نیست. پس
همان طوری که گفتند در شبهات بدویه اجرای اصل
عملی هیچ گونه مشکلی ندارد، در شبهه محصوره
اطراف علم اجمالی هم اجرای اصل عملی **فی أحد**
الطرفین خالی از اشکال و خالی از منع است.
بسیار خوب این جواب [این مسئله بود].

آیا نهی شارع به این طرف به خصوص تعلق
گرفته است یا نه؟ می‌گوییم که نه، نهی شارع به این
تعلق نگرفته است. فرض کنید **هذا الإناء الأخضر**،
این اناء اخضر به خصوص ارتباطی با این ندارد، این
اناء مربوط به خود آن است و پرونده مخصوص به
خود را دارد و این اناء هم مربوط به خود آن است و
هیچ ارتباطی به ما هم ندارند و مکلف بین این دو
ارتباط ایجاد کرده است اما این دوتا به هم ارتباط
ندارند. آن ارتباط چیست؟ حکم به وجود نسبت
بین این دو است که به واسطه اقترانی که بین این و

این به وجود آمده است، از این اقتران و نسبیت علمی به نجاست أحدهما پیدا شده است درحالی که هیچ نوع ارتباطی بین این دو وجود ندارد.

بنابراین اجرای این در نزد مکلف از نقطه نظر مصادفت با واقع و عدم مصادفت با واقع، شبهه بدویه است یعنی چنانچه در شبهات بدویه قائل به اجرای اصول عملیه هستیم، در اینجا هم باید قائل باشیم و از این نظر تفاوتی ندارد **وَ حُكْمُ الْأَمْثَالِ فِي مَا يَجُوزُ فِي مَا لَا يَجُوزُ وَاحِدٌ**. چطور در شبهات بدویه با وجود احتمال مصادفت با واقع ما حکم به حلّیت می کنیم؟! خب اینجا هم می کنیم. ما با وجود احتمال مصادفت با واقع حکم به حلّیت می کنیم چه اشکال دارد؟ لذا بعضی ها حتی در شبهات محصوره هم قائل به جواز اقتحام و تناول شدند.^۱

اما آنچه که به نظر می رسد این است که در بین مانحن فیه و شبهه بدویه **فَرْقٌ وَاضِحٌ وَ بَوْنٌ بَعِيدٌ**. در شبهات بدویه علت تناول شبهه بدویه عدم تکلیفی است که به مکلف تعلق گرفته است و عدم

۱. همان.

احتمال مصادفت با واقع نیست، احتمال مصادفت با واقع در هردو اینها یکسان است یعنی هم در شبهات بدویه احتمال مصادفت با واقع هست و هم در این به‌تنهایی احتمال مصادفت با واقع هست، فرقی نمی‌کند.

من باب‌مثال بچه‌ای داخل آشپزخانه آمده است و قطعاً دست آن هم نجس بوده است خب الآن یک إنائی در اینجا هست و ما می‌دانیم با این اناء مثلاً آب می‌خورده است یا بالأخره دیدیم که با این ممارست دارد و شبهه و مسئله هم جدی است. بچه هم وقتی که به آب دست می‌زند فقط که نگاه نمی‌کند بلکه مشت خود را هم در آب فرو می‌کند حالا فقط انگشت خود را که فرو نمی‌کند خب با وجود یک هم‌چنین احتمال جدی شارع می‌گوید که در اینجا اصول عملیه را جاری کنید یعنی احتمال مصادفت واقع در اینجا جدی است درعین حال شارع در اینجا حکم به اصول عملیه می‌کند.

از نقطه نظر وزان متانت و استحکام در تعلق این مورد به واقع، تقریباً می‌توانیم بگوییم که بحث ما در

شبّهات بدویه بحث عرفی بود، فراموش نکنید! ما در
هرجایی قائل به اجرای اصول عملیه در شبّهات
بدویه نبودیم، در آن جایی که عقلاء در اشتباه جدی
با مصادفت واقع در مورد باشند، آنجا باید اصول
عملیه جاری شود والاّ به صرف اینکه حالا این بالکن
در اینجا نجس است یا نه، اصلاً در اینجا اصول عملیه
جاری نمی‌کنیم یعنی نه اینکه جاری کنیم و سریع به
ذهن بیاید و برود، اصلاً به ذهن ما نمی‌آید. آیا
تابه حال شده است شما اینجا بیایید و بخواهید نماز
بخوانید - حالا که خاک است و فلان، اگر تمیز بود
و موقع مغرب بود و گفتید ما اینجا نماز می‌خوانیم -
و شبّه‌ای برای شما پیش آمده باشد که نکند این
بالکن و به قول شما [عرب‌ها] بُراند؟؟؟ نجس
باشد؟! مثلاً کلاغی آمده و نجس کرده است و
امثال ذلک، خب حالا باید در اینجا با اصل عملی و
اصل طهارت وارد نماز بشویم! اصلاً یک هم‌چنین
چیزی به ذهن کسی نمی‌آید!

یک وقتی محلّ، محلّ تردد کلاب و خنازیر
است، آنجا شبّه جدی پیش می‌آید که اگر رطوبت
این کلاب یا خنزیر مسریه باشد حالا که از اینجا رد

شدند، آیا اینجا نجس است یا نه؟ آنجا اصل برائت جاری می‌کنیم نه آن‌طوری! درحالی‌که خب احتمال عقلایی هست و نمی‌شود بگوییم که نیست. پس شارع اصول لغویه را برای مکلف جعل نکرده است که مکلف اینجا مثل اوراد و اذکار - حالا اوراد و اذکار هم جنبه عقلایی دارد نه اینکه آنها جنبه لغویت دارد - و مثل منتهای که همین‌طوری می‌نشینند و یک چیزی می‌گویند، فلان اصول عملیه را هم جعل کند و دائماً در ذهن خود بیاورد!

مثل اینکه شارع گفته است که برای امر مشکل استخاره کن، دیگر حالا بعضی‌ها این استخاره را به آنجا رسانده‌اند! من افراد را سراغ دارم که برای سلام کردن به مردم استخاره می‌کنند! یعنی فرض کنید که شخصی از دور می‌آید و قبل از اینکه در فاصله صد متری برسد، از جیب خود [تسبیح درمی‌آورد و] استخاره می‌کند که سلام بکند [یا نه]! اگر بد آمد سرش را می‌انداخت و از این طرف [می‌رفت]! این را که دیگر شارع نگفته است. برای آب خوردن استخاره می‌کرد! من یک نفر را دیده‌ام که می‌گویم!

سر سفره آب است خب بخور دیگر! حالت چطور است؟! استخاره می‌کرد که از این آب بخورد یا از این؛ یعنی بیچاره وسواس پیدا کرده است! البته یکی یک قضیه‌ای نقل می‌کرد ... حالا ما کار او را هم قبول نداریم، بنده خدا بالأخره یک چیزی بود که به ذهن او می‌رسید؛ در آن منزلی که در پیچ شمیران طهران داشتیم، سر کوچه شخصی بود که گاه‌گاهی ما را به منزل خود دعوت می‌کرد و ظاهراً به رحمت خدا رفته است، در مسجد مرحوم آقای دلجو بود و جزو معروفین بازار و قماش فروش بود و با آقایان خیلی رابطه داشت. یک شب ما را به منزلش دعوت کرده بود و می‌گفت که ما در زمان سابق مرحوم حاج محمدحسین زاهد که در طهران خیلی معروف بود را به منزلمان دعوت کرده بودیم و دو جور غذا؛ یکی مرغ و یکی هم کباب بود. می‌گفت که همه افراد و علماء بودند، دیدم که او آهسته یک تسبیح درآورد و شروع به استخاره کردن کرد و کباب را کنار گذاشت و مرغ را خورد! گفت که ما چیزی نگفتیم و فردا که شد و ایشان را دیدیم سراغ او رفتیم و گفتیم که ما دیشب سر سفره دیدیم که شما موقع غذا خوردن

استخاره کردید و کباب را نخوردید! گفت که بله نشد و فلان، استخاره کردیم بد آمد.

گفت که چیزی به نظرم نرسید و رفتم به آن آشپز گفتم که چه علتی داشته است که کباب را نخورد و مرغ را خورد، چیزی و قضیه‌ای به نظرت می‌رسد؟! گفت که بله گوشتی را که برای کباب آورده بودم، آن گوشت را نشستم و نشسته او را کباب کردم. گفت که حتماً آن استخاره‌ای که ایشان کرده است دلیل برای بد آمدن این بوده است یا حالا حالش بوده است، خب آدم زاهدی بود و حالا شاید چیزی به ذهنش آمده بود! ولی علی‌کلّ حال انسان اصلاً نباید فکر خود را در این گونه مسائل قرار بدهد.

خلاصه من بعضی‌ها را دیده‌ام حتی از افراد [معروف] هم بوده‌اند و از اهل ولاء و روضه و این چیزها بودند و معمم و پیرمرد و فلان بودند، می‌خواست ماست بخورد استخاره می‌کرد که این ماست را بخورد یا آن را بخورد! آب می‌خواست بخورد [استخاره می‌کرد]! می‌خواهد به کسی سلام کند [استخاره می‌کند]! یک‌دفعه مردی را از دور

دیدم که دوباره تسبیح خود را درمی آورد! گفتم برو
گم شو! من سرم را انداختم و اصلاً رفتم و گفتم
نمی خواهد. خوب هم آمد به تو سلام هم نمی کنم!
تا دیدم فلان است من اصلاً برگشتم! خوب هم بیاید
برای خودت! دیگر برای ما هم استخاره [می کنی]؟!
برو دنبال کارت!

شارع که دیگر این را نگفته است که برای اینجا
استخاره کنید! [وقتی] رسیدی سلام بکن و برو.
حالا نمی خواهی با او حرف بزنی حرف نزن، اینکه
دیگر استخاره کردن ندارد! اصول عملیه ای که شارع
وضع کرده است برای هر جا نیست که حالا در اینجا
که می خواهید نماز بخوانید برای طهارت اصل عملی
جاری کنید! مثلاً در حوض که می خواهید [غسل]
کنید اصل عملی جاری کنید که اینجایی که الآن
دارید پایتان را می گذارید شاید نجس باشد و کسی
مثلاً خون دماغ شده باشد و دم رعاف آن را گرفته
باشد! اینها نیست.

جایی که شبهه جدی است، [اصل جاری
می کنیم] مثلاً جایی است که سگ یا خنزیری در آنجا
بسته اند. اما نه اینکه دیگر در هر جایی این طور باشد.

ما نسبت به این قضیه قبلاً در آنجا گفتیم، خب در اطراف علم اجمالی در جایی که شبهه، شبهه جدی است از نقطه نظر احتمال مصادفت واقع بین احتمال جدی و اطراف علم اجمالی چه فرقی هست؟! تقریباً در یک حد و قدر است متنها یک وقتی این را به اضافه این می‌کنیم، آن وقت این علم تفصیلی می‌شود ولی یک وقتی مجزا [این کار را می‌کنیم]؛ حکم مجزا روی این و حکم مجزا روی آن، حکم مجزا روی این کردن مثل شبهه بدویه می‌شود و فرقی در اینجا نمی‌کند و از این نقطه نظر شکی نیست. اما کلام در این است که در علم اجمالی تکلیف هست و در شبهه بدویه تکلیف نیست و این مانع از تناول اطراف علم اجمالی در شبهه محصوره است.

موجب تکلیف بودن علم بأحدهما در

شبهه محصوره

در شبهه محصوره اشکال در این است که علم بأحدهما موجب تکلیف است کأنّ شارع حکم به احتراز کرده است حالا آن حکم به احتراز یا به تفصیل تعلق می‌گیرد یا به اجمال تعلق می‌گیرد اما در شبهات بدویه تکلیف نیست و شکّ در تکلیف

هست و وقتی که شکّ در تکلیف بود آن وقت اصل جاری است. حالا باید ببینیم که آیا تکلیف در علم اجمالی اقتضای تناول جمیع افراد را می کند یا احتراز از جمیع افراد در شبهات محصوره یا بعضی از آن را می کند؟! إن شاء الله برای جلسه بعد بحث می کنیم.

یک مقدار سؤالاتی که مربوط به کلام و اینها بود الآن خدمتان آورده ام البته این یک مقداری از آن است و تقریباً دو برابر این مقدار هم هست و من نوشتم. سؤالاتی در مورد فلسفه و تاریخ هم هست و تا آن جایی که تابه حال آمده است یک مقداری مربوط به مسائل تصوّف و اینهاست، حالا اینها را ملاحظه کنید.

تلمیذ: اینها همه اش راجع به اعتقادات است؟
استاد: مربوط به کلام و اینها است. بحث های شیعه و سنی و امامت و رجعت یا مسائل مربوطه به حضرت زهرا و ارتباط با امیرالمؤمنین علیهما السلام و خلافت و اینها است و آن کاغذی که خدمتان هست سؤالاتی است که تقریباً دو ماه پیش از لبنان فرستادند و خیلی سؤالات خوبی هم هست و زیاد هم هست و آنها هم افرادی از این طرف و آن طرف

طهران بودند و آنها هم سؤالاتی است که از خارج آمده است متنها من اینها را فارسی نوشته‌ام البته باز هم هست.

تلمیذ: [شخصی] بیست و دو سال سیر می‌کرد و چون مصالحتی داشت، کشف حجاب می‌شد ولی برای خودش مخفی بود حالا ما نمی‌دانیم چطور می‌شود که در خودش مخفی باشد؟! در طی این بیست و دو سال که به دستورات عمل می‌کند یا مراقبه می‌کند خب در حین مراقبه احساس تهذیب نفس می‌کند یا نمی‌کند؟! یا احساس می‌کند [کشف حجاب شده است یا نه]؟!!

استاد: ببینید مثلاً شما وقتی ناراحتی صدری یا ناراحتی قلبی و یا ناراحتی روده دارید که این ناراحتی برای شما درد ندارد ...، یک وقتی بعضی ناراحتی‌ها درد دارد مثلاً سر آدم درد می‌گیرد یا قلب آدم درد می‌گیرد، آدم یک قرص می‌خورد و فلان می‌کند و درد کم می‌شود ولی بعضی ناراحتی‌ها مثل سرطان هست که درد ندارد و کم‌کم جلو می‌آید. سرطان تا وقتی که به عصب نرسیده است درد ندارد

و وقتی هم به عصب رسید دیگر کار تمام است! سرطان که الآن دارد جلو می‌آید و دائماً عصب، سلول اضافه درست می‌کند و سلول‌های دیگر را تخریب می‌کند و جلو می‌آید، آیا آن شخص احساس می‌کند یا نه؟! نمی‌فهمد ولی این‌طوری جلو می‌آید و وقتی داد آن شخص درمی‌آید که به عصب می‌رسد، وقتی که به عصب معده رسید و می‌خواهد به آن حمله کند، تازه داد انسان بالا می‌رود! حالا عکس آن، اگر قرار باشد بخواهد در همین مرتبه بماند و با داروهایی که می‌خورند و نحوهٔ معالجه‌ای که هست اصلاح بشود، آیا مریض خودش می‌فهمد یا نمی‌فهمد؟! نمی‌فهمد. اما این داخل بدن کار می‌کند و وقتی هم که خوب می‌شود باز آنجا نمی‌فهمد که این الآن کاملاً دیگر خوب شده است ولی در واقع دیگر به‌طور کلی خوب شده است.

مسئلهٔ نفس یک مسئلهٔ بسیار پیچیده‌ای است؛

یک چهره و دو چهره‌اش را می‌بینیم و احساس می‌کنیم، نفس خیلی چهره‌های درونی و باطنی دارد که پیچیده است و کاری که سلوک انجام می‌دهد

دائماً ریشه و چهره‌های باطل و مخفی و آخفا را درست می‌کند و به واسطه آنها در بعضی‌ها آثاری در این صور عیانی و ظاهری پیدا می‌شود یا آن اصلاح در همان بواطن می‌ماند و وقتی که آن اصلاح به مرحله کامل رسید، یک مرتبه سرایت می‌کند و سایر پرده‌های نفس و مشائر انسان را تحت الشعاع قرار می‌دهد. این قضیه در افراد مختلف است ولی در هردو حال یکی است یعنی یک عمل انجام می‌شود و دو عمل نیست، این می‌فهمد و آن نمی‌فهمد.

تلمیذ: پس این است که مرحوم آقا - رضوان الله

تعالی علیه - این را سلوک می‌گویند؟

استاد: بله، این سلوک است.

تلمیذ: این بهتر از این است که روشن بشود؟!

استاد: بله بهتر است که روشن بشود، خطرات آن

کمتر است.

اللهم صل علی محمد و آل محمد